بهمگه حشر کرده اند پس بطرف خانهٔ آمنه آمدم و در را بسته یافتم آواز دادم
در را بگشاد و گفت ای پدر محمد متولد شد گفتم بیار تا به بینم گفت
دستور نیست آینده گفت ای آمنه این فرزند را تا سه روز هیچ
کس ننماید شمشیر کشیدم و بخانه درون رفتم مردی دیدم شمشیر
کشیده و برقعی بر روی انداخته گفت ای عبد المطلب باز گرد
تا ملائکه مقربین و ساکنان علیین از زیارت فرزند تو فارغ
شوند لرزه بر من افتاد و همچنان شمشیر بدست بیرون آمدم تا قریش را
خبر سازم زبان من تا هفت روز از کار افتاد که با هیچ کس سخنی
نتوانستم گفت از انجمله آنست که مجاهد گوید رحمه الله که از ابن
عباس رضی الله عنهما پرسیدم که طیر و سحاب در ارضاع محمد صلی الله
علیه وسلم نزاع کردند فرمود که بلی جمیع خلق خدای عز و جل درین
~~معنی نزاع کردند فرمود که بلی جمیع خلق خدای عز و جل درین معنی~~
نزاع کردند مگر آدمی زاد و سبب آن بود که چون رسول صلی الله
علیه وسلم متولد شد ندا آمد که ای معشر خلق محمد بن عبد الله متولد
شد خوشا پستانی که ارضاع وی کند لاجرم میان خلایق نزاع
برخاست خطاب آمد که از نزاع باز ایستید که حق تعالی ارضاع
او را بسم از جنس انس تقدیر کرده است چون سه روز گذشت بروایت
ابن عباس رضی الله عنهما ثویبه که کنیزک ابو لهب بود تا آمدن حلیمه
بارضاع وی قیام نمود و بعد از چهار ماه حلیمه آمد از انجمله آنست

که در شب

که در شب ولادت رسول صلی الله علیه وسلم ایوان کسری بجنبید و چهار
ده کنگره از ان بیفتاد و آتش فارس که هزار سال بود که بر افروخته
بود و هرگز نمرده بود فرو مرد و دریاچه ساوه بزمین فرو رفت
و موبدان که اعلم مجوس بود در خواب دید که اشتران سرکش
مهار نا کرده اسبان عربی را می کشند تا از دجله بگذشتند و در بلاد
متفرق گشتند کسری از جنبیدن ایوان و افتادن کنگرها بترسید اما
خویشتن داری کرد و با خود نیاورد چون بامداد شد صبرش نماند
بر تخت نشست و آن قصه را با وزیران و دانایان در میان نهاد
در آن سخن بودند که نامه رسید آتش فارس فرو مرد اندوه وی زیادت
شد آنگاه موبدان خواب خود را باز گفت کسری پرسید که ای موبدان
این چه تواند بود گفت حادثه ایست که از ناحیه عرب پیدا شود پس
کسری بنعمان بن المنذر نوشت که مردی را که دانا باشد با آنچه از وی
پرسم بفرست عبد المسیح غسانی را بفرستاد کسری آن واقعه را از وی
پرسید گفت این علم پیش خال منست در شام سطیح کاهن گفت برو
و این را از وی پرس عبد المسیح برفت چون بوی رسید مشرف
بر موت بود سلام کرد جواب نداد آغاز شعری کرد چون سطیح شعر وی را
بشنید چشم بگشاد و گفت ترا کسری فرستاده است از جهت جنبیدن
ایوان و افتادن کنگرهای آن و خواب موبدان و فرو مردن آتش
فارسیان و فرو رفتن دریاچه ساوه اینها همه امارت آنست که نبی آخر

King Saud University
Copyright © King Saud University